



اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۳۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

مقدمه

در درس گذشته وارد بحث از قاعده استحاله تکلیف به غیرمقدور شدیم، تا به کمک آن به تعیین موضع اشتراط قدرت پردازیم؛ یعنی از آنجایی که قدرت بر تکلیف، در مرحله ثبوت أخذ می‌شود و مرحله ثبوت دارای سه عنصر ملاک، اراده و اعتبار می‌باشد، این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از این سه عنصر، مشروط به قدرت می‌باشد؟ در درس قبل بیان شد که مرحله ملاک و اراده، مشروط به قدرت مکلف نیست و این درس به بررسی اشتراط قدرت در مرحله اعتبار می‌پردازد؛ اشتراط قدرت در نفس جعل و اعتبار در مرحله ثبوت، محل اختلاف است: بعضی بزرگان، مانند آیه الله خوئی (ره) قائل به عدم اشتراط قدرت در تکلیف به معنای اعتبار هستند. ولی شهید صدر (ره) معتقد به بطلان این قول می‌باشد؛ زیرا اعتبار را دو گونه می‌توان در نظر گرفت: اعتبار بما هو اعتبار، و اعتبار به داعی بعث و تحریک. سخن مرحوم خوئی به لحاظ اول درست می‌آید، نه به لحاظ دوم. اما چون نمی‌دانیم در واقع و در مقام ثبوت «اعتبار» چگونه لحاظ شده است، در مقام اثبات به نحوه دلالت خطاب می‌نگریم و می‌بینیم که اطلاق خطاب نشان می‌دهد تکلیف و اعتبار به داعی بعث و تحریک است، نه سایر دواعی. در ادامه، شهید صدر به بیان اطلاق این قاعده نسبت به تمام احکام خمس (استحباب، کراهت، اباحه، وجوب و حرمت) و تعریف دو اصطلاح قدرت شرعی و قدرت عقلی می‌پردازند.

متن درس

[و المعنى الآخر: ان المولى يستحيل ان يصدر منه تكليف بغير المقدور في عالم التشريع، و لو لم يرتب عليه إدانة و مؤاخذه للمكلف، فليست الإدانة وحدها مشروطة بالقدرة بل التكليف ذاته مشروط بها أيضا... و توضيح الحال في ذلك ان مقام الثبوت للحكم يشتمل - كما تقدم - على ملاك و إرادة و اعتبار، و من الواضح انه ليس من الضروري ان يكون الملاك مشروطا بالقدرة، كما ان بالإمكان تعلق إرادة المولى بأمر غير مقدور، ...]

و الاعتبار إذا لو حظ بما هو اعتبار يعقل أيضا ان يتكفل جعل الوجوب على غير المقدور، لأن الاعتبار سهل المؤونة، و ليس لغوا في هذه الحالة، إذ قد يراد به مجرد الكشف بالصياغة التشريعية التي اعتادها العقلاء عن الملاك و المبادئ، و لكن إذا لو حظ الجعل و الاعتبار بما هو ناشئ من داعي البعث و التحريك، فمن الواضح ان القدرة على مورده تعتبر شرطا فيه، لأن داعي تحريك العاجز يستحيل ان ينقدح في نفس العاقل الملتفت.

و حيث إن الاعتبار الذي يكشف عنه الخطاب الشرعي هو الاعتبار بهذا الداعي، كما يقتضيه الظهور التصديقي السياقي للخطاب، فلا بد من اختصاصه بحال القدرة، و يستحيل تعلقه بغير المقدور.

و من هنا كان كل تكليف مشروطا بالقدرة على متعلقة بدون فرق بين التكاليف الإلزامية و غيرها. و كما يشترط في التكليف الطلبى (الوجوب و الاستحباب) القدرة على الفعل، كذلك يشترط الشيء نفسه في التكليف الجزئى (الحرمة و الكراهة) لأن الزجر عما لا يقدر المكلف على إيجاده، أو عن الامتناع عنه، غير معقول أيضا.

و هكذا نعرف، ان القدرة شرط ضرورى في التكليف، و لكنها ليست شرطا ضروريا في الملاك و المبادئ. و لكن هذا لا يعنى انها لا تكون شرطا، فإن مبادئ الحكم يمكن ان تكون ثابتة و فعلية في حال القدرة و العجز على السواء، و يمكن ان تكون مختصة بحالة القدرة، و يكون انتفاء التكليف عن العاجز لعدم المقتضى و عدم الملاك رأسا.

و في كل حالة من هذا القبيل يقال: ان إن دخل القدرة في التكليف شرعى. و قد تسمى القدرة حينئذ بالقدرة الشرعية بهذا الاعتبار تمييزا لذلك عن حالات عدم دخل القدرة في الملاك، إذ يقال عندئذ: ان دخل القدرة في التكليف عقلى، و قد تسمى القدرة حينئذ بالقدرة العقلية.

بررسی اشراط قدرت در مراحل سه گانه ثبوت حکم (یادآوری)

بیان شد که در مرحله ملاک و مرحله اراده - که دو مرحله از مراحل سه گانه ثبوت حکم است - مقدور بودن امتثال حکم برای مکلف، شرط نیست؛ زیرا چه بسا تکلیفی که مقدور مکلف نیست، دارای مصلحت باشد؛ در حالی که مصلحت داشتن یک فعل منوط به مقدور بودن آن نیست. اراده نیز به مقدور بودن فعلی که اراده به آن تعلق می گیرد، منوط نیست؛ زیرا اراده یعنی حبّ و بغضی که از مصلحت و مفسده موجود در فعل ناشی می شود؛ خواه آن فعل، مقدور مکلف باشد یا نه. در این درس می خواهیم اشتراط قدرت را نسبت به مرحله اعتبار، مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی اشتراط قدرت در مرحله اعتبار^۱

شهید صدر(ره) می فرمایند: مشروط بودن مرحله اعتبار، به قدرت مکلف بر انجام تکلیف، مبتنی بر بیان حقیقت اعتبار و کیفیت لحاظ آن می باشد؛ زیرا این مرحله را به دو نحو می توان لحاظ نمود.

لحاظ اول: اعتبار بما هو اعتبار که صرف کاشف از ملاک و اراده است؛ در این صورت در مشروط نبودن اعتبار به قدرت مکلف، هیچ اشکالی نیست؛ زیرا همان گونه که تعلق مصلحت و اراده به امر غیرمقدور ممکن است، تعلق اعتباری که کاشف از آن دو مرحله می باشد، به امر غیرمقدور نیز ممکن و معقول می باشد؛ زیرا اعتبار بما هو اعتبار، سهل المؤمنه است.^۲

اشکال: این اعتبار فاقد ثمره و لغو می باشد.

پاسخ: غرض مولا از این اعتبار آن است که تعلق ملاک و اراده نسبت به امر غیرمقدور را کشف نماید. مثلاً مولا با اعتبار امر به پرواز مکلف در آسمان، می خواهد این را برساند که پرواز او در آسمان دارای مصلحت بزرگی است و محبوب شارع می باشد، هرچند که مکلف قدرتی بر امتثال آن ندارد.

لحاظ دوم: اعتبار از آن جهت که یک فعل اختیاری است و بدون غرض محقق نمی شود، لحاظ شود؛ در این صورت باید ببینیم که غرض مولا و شارع از اعتبار امر غیرمقدور چیست؟

غرض و داعی مولا از اعتبار یک حکم، تحریک و برانگیختن مکلف به سوی انجام آن فعل می باشد؛ بدین معنا که وقتی مولا فعلی را دارای مصلحت می بیند و آن فعل، محبوب وی می باشد، با اعتبار حکمی، مکلف را برای انجام آن فعل تحریک می کند؛ اعتبار بدین لحاظ به معنای بعث و تحریک مکلف برای اتیان مأموریه می باشد. در این صورت واضح است که اعتبار، مشروط به قدرت می باشد؛ زیرا اعتبار به داعی بعث و تحریک در جایی که مکلف

^۱. اشتراط قدرت در نفس جعل و اعتبار در مرحله ثبوت، محل اختلاف است؛ بعضی بزرگان، مانند آیه الله خویی(ره) به عدم اشتراط قدرت در تکلیف به معنای اعتبار قائل هستند. ولی در نظر شهید صدر (ره) بطلان این قول روشن است؛ زیرا اعتبار را دو گونه می توان در نظر گرفت: اعتبار بما هو اعتبار، و اعتبار به داعی بعث و تحریک. سخن مرحوم خویی به لحاظ اول درست می آید، نه به لحاظ دوم. و خواهد آمد که خطابات شرعی، ظهور در اعتبار به معنای دوم دارند.

^۲. یعنی اعتبار بما هو اعتبار مؤونه ای لازم ندارد، بلکه می توان امری را که محال ذاتی است، نیز اعتبار نمود چون اعتبار به عالم ذهن مرتبط است و همان گونه که می توان محال ذاتی را تصور نمود، اعتبار نیز می توان نمود.

قدرت امتثال نداشته باشد، معقول نیست، چون باید مکلف قدرت بر امتثال داشته باشد تا او را تحریک نمود، و آلا این تحریک و بعث، لغو و بی فایده می باشد.

FG

دو لحاظ برای مرحله اعتبار

لحاظ اول: اعتبار بما هو اعتبار که صرف کاشف از ملاک و اراده است، لحاظ شود؛ در این صورت، اعتبار، مشروط به قدرت مکلف نیست.

لحاظ دوم: اعتبار به معنای بعث و تحریک مکلف برای اتیان مأمور به؛ در این صورت اعتبار، مشروط به قدرت می باشد.

تطبیق

و الاعتبار^۱ إذا لوحظ بما هو اعتبار يعقل^۲ أيضا^۳ ان يتكفل جعل الوجوب على غير المقدور، لأن الاعتبار سهل المؤونة، و اعتبار اگر از آن نظر که اعتبار است ملاحظه شود، باز هم می توان فرض کرد که متکفل جعل (حکمی مانند) وجوب بر امری غیرمقدور باشد؛ زیرا اعتبار هزینه اش آسان است.

و ليس لغوا في هذه الحالة^۴، إذ قد يراد به مجرد الكشف بالصياغة التشريعية^۵ التي اعتادها العقلاء^۶ عن الملاك^۷ و المبادئ.

و در این حالت (که مجرد اعتبار است و در ورای آن چیزی نیست، واجب کردن کار غیرمقدور) لغو نیست؛ زیرا گاهی اراده فقط برای نشان دادن ملاک و مبادی است (و ناشی از داعی بعث و تحریک نیست) و به همان شکلی است که بین عقلا در قانون گذاری مرسوم است. (یعنی هم چنان که عقلا اراده خود را در قالبی از اعتبار قرار می دهند و بدین وسیله رغبت خود را می نمایند، شارع نیز می تواند اراده محالات را در قالبی از اعتبار قرار دهد و به آن ها لباس وجوب و مانند آن را بپوشاند.)

و لكن إذا لوحظ الجعل و الاعتبار بما هو ناشئ من داعي البعث^۸ و التحريك.

ولی اگر جعل و اعتبار از آن نظر که ناشی از داعی بعث و تحریک است (و یا ناشی از داعی زجر و تنفیر است؛ یعنی از آن نظر که واقعاً مولا با اعتبار وجوب یا استحباب می خواهد مکلف را به ادای واجب یا مستحب وادارد و با اعتبار حرمت یا کراهت می خواهد مکلف را از ارتکاب حرام یا مکروه باز دارد).

^۱. یعنی: مرحله سوم از مراحل سه گانه ثبوت حکم (ملاک، اراده و اعتبار).

^۲. نائب فاعل: أن يتكفل.

^۳. یعنی: همان گونه که تعلق ملاک و اراده به فعل غیرمقدور، ممکن و معقول است.

^۴. یعنی: حالتی که اعتبار بما هو کاشف عن الملاك و الاراده، لحاظ شده است.

^۵. یعنی: قانونی.

^۶. مرجع ضمیر: الصياغة.

^۷. متعلق: الكشف.

^۸. یعنی: برانگیختن.

فمن الواضح ان القدرة على مورد^۱ تعتبر شرطاً فيه.

پس در این صورت روشن است که قدرت بر آنچه مورد تعلّق اعتبار است، شرط در اعتبار است. (یعنی مثلاً قدرت بر ادای واجب یا مستحب، شرط در اعتبار وجوب یا استحباب است).

لأن داعی تحریک العاجز يستحيل ان ينقدح في نفس العاقل الملتفت.

زیرا محال است که داعی (یعنی انگیزه و قصد) تحریک شخص عاجز، در نفس (شارع و هر) شخص عاقل ملتفت پدید آید.

Sco1:09:03

تعیین سنخ لحاظ اعتبارات شرعی

همان‌طور که بیان شد، اعتبار شرعی به دو گونه قابل لحاظ می‌باشد؛ یک اعتبار بما هو هو و به این عنوان که کاشف از ملاک و اراده است، و دیگری اعتبار به داعی بعث و تحریک؛ هم‌چنین بیان گردید که فقط در صورت دوم از مرحله اعتبار، مقدور بودن تکلیف برای مکلف، شرط می‌باشد.

اکنون می‌خواهیم ببینیم که لحاظ اعتبارات شرعی از کدام قسم است؟ به عبارت دیگر، آیا اعتبارات شرعی به این عنوان که کاشف از ملاک و اراده است، لحاظ شده‌اند، یا به غرض و داعی بعث و تحریک، تحقق یافته است؟ شهید صدر (ره) می‌فرمایند: اعتبارات شرعی که عنصر سوم برای مرحله ثبوت حکم به شمار می‌آید، اعتبار به داعی بعث و تحریک می‌باشد؛ زیرا مقتضای ظهور تصدیقی خطاب شرعی - که کاشف از مرحله اعتبار است - این است که مطابق با مدلول تصویری آن باشد و مدلول تصویری آن ظهور در بعث و تحریک دارد.

توضیح مطلب: اعتبار، کاشف از ملاک و اراده می‌باشد و آنچه که کاشف از اعتبار است، خطاب شرعی می‌باشد و خطاب شرعی دارای یک مدلول تصویری است که همان بعث و تحریک می‌باشد؛ مثلاً وقتی شارع مقدّس در خطاب شرعی می‌فرماید: «صلّ» ظهور تصویری این «صلّ» آن است که شارع مقدّس، قصد تحریک عبد برای انجام آن فعل را داشته است و اصل این است که مراد تصدیقی مطابق با مدلول تصویری باشد. در نتیجه مدلول تصدیقی خطاب شرعی که کاشف از اعتبار است، ظهور در بعث و تحریک دارد. هم‌چنین اصل این است که بین مقام ثبوت و مقام اثبات تطابق باشد؛ در این مسأله نیز اصل آن است که اعتبار - که یکی از مراحل مقام ثبوت است - با خطاب شرعی - که مقام اثبات و کاشف از اعتبار می‌باشد - مطابق باشد؛ لذا اعتبارات شرعی، مشروط به قدرت می‌باشد و محال است که به امر غیر مقدور تعلّق گیرند.

تطبیق

و حیث إن الاعتبار الذی یکشف عنه الخطاب الشرعی هو^۲ الاعتبار^۳ بهذا الداعی^۱، كما یقتضیه^۲ الظهور التصدیقی السیاقی للخطاب، فلا بد^۳ من اختصاصه^۴ بحال القدرة، و يستحيل تعلقه بغير المقدور.

۱. مرجع ضمیر: جعل و اعتبار

۲. ضمیر فصل.

۳. خبر «إن».

(حال به مقام اثبات وارد می‌شویم و می‌گوییم:) چون اعتباری که خطاب شرعی کاشف از آن است، اعتباری با این داعی است و همین، مقتضای ظهور تصدیقی سیاقی خطاب است، پس ناچار باید اعتبار، اختصاص به حالت قدرت پیدا کند و تعلق آن به هر چیز غیرمقدور محال خواهد بود.^۵

Sco۲:۱۳:۲۱

اطلاق قاعده «استحالة تکلیف به غیرمقدور»

قاعده استحالة تکلیف به غیرمقدور، نسبت به تمام اقسام احکام تکلیفی جاری است؛ یعنی هر یک از احکام پنج‌گانه حرمت، کراهت، اباحه، وجوب و استحباب، مشروط به قدرت مکلف می‌باشند. پس همان‌گونه که جعل حرمت و وجوب برای امر غیرمقدور، لغو است، جعل اباحه و کراهت و استحباب - که احکام غیرالزامی هستند - نیز برای امر غیرمقدور، محال است؛ زیرا جعل حکم غیرالزامی برای امر غیرمقدور، لغو و بی‌فایده می‌باشد؛ مثلاً در جعل استحباب، بعث و تحریک غیرالزامی نسبت به امر غیرمقدور، معقول نیست و همچنین ترخیص در فعل و ترک - که همان اباحه است - در مورد امر غیرمقدور، لغو و بی‌فایده می‌باشد.^۶

تطبیق

و من هنا^۷ کان کل تکلیف مشروطاً بالقدرة علی متعلقه بدون فرق بین التکالیف الإلزامية و غیرها.

(هر تکلیفی به وجود قدرت بر متعلق آن، مشروط گردیده است) از این‌رو هر تکلیفی، مشروط به وجود قدرت بر متعلق آن شده است، بدون هیچ تفاوتی میان تکالیف الزامی (یعنی وجوب و حرمت) و تکالیف غیرالزامی (یعنی استحباب و کراهت).

و كما يشترط في التكليف الطلبی (الوجوب و الاستحباب) القدرة على الفعل، كذلك يشترط الشيء^۸ نفسه في التكليف الزجری (الحرمة و الکراهة) لأن الزجر عما لا يقدر المكلف على إيجاده^۱، أو^۲ عن الامتناع عنه، غير معقول^۳ أيضاً^۴.

^۱. یعنی: به داعی بعث و تحریک.

^۲. مرجع ضمیر: بودن اعتبارات شرعی به قصد تحریک و بعث.

^۳. جواب «حيث» شرطیه.

^۴. مرجع ضمیر: الاعتبار الذي يكشف عنه الخطاب الشرعی.

^۵. توضیح آن‌که: حکم شرعی در مقام ثبوت همان عنصر سوم، یعنی جعل و اعتبار است و ما نمی‌دانیم شارع حکم را در واقع به داعی بعث و تحریک قرار داده است یا نه. پس در مقام اثبات به سراغ خطاب شرعی می‌رویم و از ظهور تصدیقی آن کشف می‌کنیم که حکم به داعی بعث و تحریک است. آن‌گاه نتیجه می‌گیریم که در مقام ثبوت، جعل و اعتبار شارع به محالات تعلق نمی‌پذیرد. اما کاشفیت خطاب بدین لحاظ است که ظاهر امر و نهی هر متکلم آن است که در صدد بعث و زجر است و وجود دواعی دیگر، خلاف ظاهر است؛ چنان‌که در بحث امر و نهی گذشت.

^۶. نکته: نهی از فعلی که انجام آن برای مکلف غیرمقدور است نیز لغو می‌باشد؛ زیرا تحصیل حاصل خواهد بود. چون اگر غرض از نهی، زجر مکلف از انجام آن فعل می‌باشد آن فعل به خودی خود - به خاطر غیرمقدور بودن - مورد ترک مکلف می‌باشد و نهی از آن، طلب حاصل خواهد بود. هم‌چنین است امر به فعلی که مکلف قادر بر ترک آن نیست، مانند امر به جریان خون در رگ‌ها و تپش قلب که مکلف قادر بر ترک آن نمی‌باشد؛ لذا امر به آن نیز طلب حاصل و لغو می‌باشد.

^۷. مشاراً الیه: اختصاص اعتبارات شرعی به حال قدرت مکلف.

^۸. یعنی: قدرت بر تکلیف.

و چنان‌که در تکلیف طلبی (وجوب و استحباب) قدرت بر ادا شرط شده است، عین همین امر در تکلیف زجری (حرمت و کراهت) شرط شده است؛ زیرا زجر (و بازداشتن) از چیزی که مکلف بر ایجاد آن یا خودداری از آن قادر نیست (مانند ضربان قلب) نیز غیر معقول است.

Scor: ۱۶: ۴۰

قدرت عقلی و قدرت شرعی

در مباحث قبلی درس، ثابت کردیم که در مرحله ملاک و اراده، قدرت، شرط نیست؛ اما این سخن به معنای آن نیست که مرحله ملاک و اراده اصلاً نمی‌توانند مشروط به قدرت باشند، بلکه این دو مرحله همان‌گونه که می‌توانند مطلق باشند، مقید به قدرت نیز می‌توانند باشند؛ یعنی ممکن است که وجود مصلحت در فعلی (در مرحله ملاک) مشروط به مقدور بودن آن باشد؛ مثلاً وجود مصلحت در جهاد، مشروط به مقدور بودن آن برای مکلف باشد. لذا اراده که از وجود این مصلحت ناشی می‌شود، نیز مقید به قدرت خواهد بود، به خلاف اعتبار که حتماً مشروط به قدرت است؛ زیرا انبعاث مکلف به سوی اتیان امر غیر مقدور، محال است.

نکته قابل توجه این است که اگر مرحله ملاک و اراده، مطلق باشند و مقید به قدرت نباشند، این ملاک و اراده شامل عاجز نیز خواهد بود و فقط عاجز عاجز است که مانع از فعلیت تکلیف می‌شود؛ به عبارت دیگر، مقتضی برای تکلیف وجود دارد، اما مانع مفقود نیست؛ پس عدم تکلیف به خاطر وجود مانع است، نه به خاطر عدم وجود مقتضی. اما اگر مبادی حکم (مرحله ملاک و اراده) مقید به قدرت باشند، در این صورت عدم وجود تکلیف به خاطر عدم وجود مقتضی خواهد بود، نه به خاطر وجود مانع.

با توجه به مطلب فوق می‌توان گفت: اگر قدرت توسط شارع، در مرحله ملاک و اراده اخذ شده باشد، «قدرت شرعی» نامیده می‌شود؛ یعنی شارع مقدس، ملاک و اراده را مقید به قدرت نموده است، لذا انتفای حکم از عاجز به خاطر عدم وجود مقتضی می‌باشد؛ یعنی اصلاً برای عاجز، ملاک و مصلحتی در فعل مورد نظر وجود ندارد. اما اگر قدرت در مرحله ملاک و اراده، شرط نباشد «قدرت عقلی» نامیده می‌شود؛ زیرا عقل است که می‌گوید اعتبار امر غیر مقدور، محال است؛ چون غرض از اعتبار، انبعاث عبد است و انبعاث او به اتیان امر غیر مقدور، محال است.

FG

(الف) قدرت شرعی: قدرت مأخوذ در مرحله ملاک و اراده، توسط شارع. (ب) قدرت عقلی: قدرت مأخوذ در مرحله اعتبار، توسط عقل.	}	اقسام قدرتی که شرط تکلیف است
---	---	---------------------------------

^۱. مرجع ضمیر: ما لا یقدر المکلف....

^۲. معطوف علیه: علی ایجاده.

^۳. خبر «أن».

^۴. یعنی: همان گونه که امر به غیر مقدور، غیر معقول است.

تطبيق

و هكذا نعرف، ان القدرة شرط ضروري في التكليف، و لكنها ليست شرطا ضروريا في الملاك و المبادئ. بدین ترتیب بر ما معلوم می‌شود که قدرت، شرط ضروری در تکلیف است (یعنی هم در صحت بعث و تحریک و هم در صحت توبیخ و مؤاخذه، شرط است)؛ ولی شرط ضروری در (مبادی حکم، یعنی در) ملاک و اراده نیست. و لكن هذا^۱ لا یعنی انها لا تكون شرطا، فإن مبادئ الحكم^۲ يمكن ان تكون ثابتة و فعلية في حال القدرة و العجز على السواء.

البته نه بدین معنا که (قدرت در مبادی حکم هیچ‌گاه) شرط نیست؛ زیرا مبادی حکم، هم در حال قدرت و هم در حال عجز، به طور یکسان ممکن است ثبوت و فعلیت داشته باشد. و يمكن ان تكون^۳ مختصة بحالة القدرة، و يكون انتفاء التكليف عن العاجز لعدم المقتضى و عدم الملاك رأسا. و ممکن است مبادی حکم به حالت قدرت اختصاص داشته باشد و انتفای تکلیف از شخص عاجز به خاطر آن باشد که مقتضی آن و ملاک آن رأسا موجود نیست.

و في كل حالة من هذا القبيل^۴ يقال: إن دخل القدرة في التكليف شرعي. در هر حالتی که چنین باشد (یعنی مبادی حکم با وجود قدرت، فعلیت و ثبوت داشته باشد و انتفای تکلیف از عاجز به جهت انتفای ملاک باشد، در این حالت) گفته می‌شود که قدرت، شرعاً در تکلیف دخیل است. و قد تسمى القدرة حينئذ^۵ بالقدرة الشرعية بهذا الاعتبار تمييزاً^۶ لذلك^۷ عن حالات عدم دخل القدرة في الملاك. و بدین لحاظ قدرت را در این حالت «قدرت شرعی» می‌نامند تا بدین ترتیب این حالت از حالاتی که قدرت دخیل در ملاک نیست، به خوبی شناخته و جدا شود.

إذ يقال عندئذ^۸: ان دخل القدرة في التكليف عقلي، و قد تسمى القدرة حينئذ^۹ بالقدرة العقلية. چون در این حالات (که مبادی حکم هم در صورت وجود قدرت و هم در صورت عجز، فعلیت و ثبوت دارد)، گفته می‌شود که قدرت در تکلیف عقلاً دخیل است. و قدرت در این حالت «قدرت عقلیه» نامیده می‌شود.

Sco۴: ۲۵: ۰۲

^۱. مشاراً اليه: شرط ضروری نبودن قدرت در مرحله ملاک و اراده.

^۲. یعنی: مرحله ملاک و اراده.

^۳. مرجع ضمیر: مبادئ الحكم.

^۴. یعنی: از این قبیل که مبادی حکم مشروط به قدرت است.

^۵. یعنی: در این هنگام که أخذ قدرت در ناحیه ملاک و اراده، از جانب شارع مقدس است.

^۶. مفعول لأجله برای «تسمی».

^۷. مشارالیه: دخل قدرت در ناحیه ملاک و اراده.

^۸. یعنی: در هنگام عدم دخل قدرت در ناحیه ملاک و اراده.

^۹. یعنی: در این هنگام که قدرت دخیل در ملاک نیست.

چکیده

۱. ثبوتاً دو لحاظ برای مرحله اعتبار وجود دارد:

لحاظ اول: اعتبار بما هو اعتبار، که فقط کاشف از ملاک و اراده است، لحاظ شود؛ در این صورت، اعتبار، مشروط به قدرت مکلف نیست.

لحاظ دوم: اعتبار به معنای بعث و تحریک مکلف برای اتیان مأموریه؛ در این صورت، اعتبار، مشروط به قدرت می‌باشد؛ چون داعی بعث و تحریک در مورد شخص عاجز، در نفس هیچ عاقل ملتفتی ایجاد نمی‌شود. اما مبادی حکم، اعم از ملاک و اراده، می‌تواند مقید به قدرت باشد و می‌تواند مقید نباشد.

۲. اعتبارات شرعی که عنصر سوم برای مرحله ثبوت حکم به شمار می‌آید، اعتبار به داعی بعث و تحریک می‌باشد؛ زیرا مقتضای ظهور تصدیقی خطاب شرعی که کاشف از مرحله اعتبار می‌باشد، این است که مطابق با مدلول تصویری آن باشد و این مدلول تصویری، ظهور در بعث و تحریک دارد.

۳. هرگاه مبادی حکم در نزد شارع، مختص به حال قدرت باشد، می‌گویند قدرت شرعاً در تکلیف دخیل است و هرگاه مبادی در نزد شارع، شامل قادر و عاجز باشد، ولی عقل به اختصاص آن به حال قدرت حکم کند، می‌گویند قدرت عقلاً در تکلیف دخیل است. قدرت را در صورت اول «قدرت شرعیه» و در صورت دوم «قدرت عقلیه» می‌خوانند.